

گویند ما در سرزمین خود مستضعف بودیم، گویند آیا مگر زمین خداوند وسیع نبود که بتوانید در آن [به هر کجا که خواهید] هجرت کنید؟ سرا و سرانجام اینان جهنم است و بد سرانجامی است. مگر مردان و زنان و کودکان مستضعف که نمی‌توانند چاره‌ای بیندیشند و راه به جایی نمی‌برند. اینان را باشد که خداوند ببخشد و خداوند بخشاینده‌ی آمرزگار است. و هر کس که در راه خدا هجرت کند، در روی زمین سرپناه بسیار و گشایش [در کار] می‌یابد و هر کس که از خانه و کاشانه‌ی خویش به عزم هجرت در راه خدا و پیامبرش بیرون رود، سپس مرگش فراگیرد، حقا که پاداش او بر خداوند است و خداوند آمرزگار مهربان است.

تفسیر

«سَتَجِدُونََ الْآخِرِينَ» استیناف است و تنبیه بر حال فریب دهندگان و بیان حکم آنان است.

«يُرِيدُونَ أَن يُأْمِنُوكُمْ» از راه خدعه و حيله می‌خواهند از شما ایمنی یابند.

«وَيَأْمِنُوا قَوْمَهُمْ» با قوم خودشان موافق می‌شوند که از آنها ایمن باشند.

«كُلَّ مَا رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ» هر گاه آنان به جنگ با شما پرداختند، جمله حال یا استیناف و جواب سؤال مقدر می‌باشد.

«أُرْكِسُوا فِيهَا» از اظهار وفاق سر باز زده، به جنگ با شما برخاستند.

«فَإِن لَّمْ يَعْزِلُوكُمْ وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَامَ وَيَكْفُرُوا أَيْدِيَهُمْ» عطف بر معنی است. (یعنی اگر از جنگ باز نایستاده، تسلیم نشده و بر شما به

جنگ دست درازی کردند)

«فَخَذُوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَأُولَٰئِكَ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُّبِينًا» پس آنها را هر جا یافتید، بگیرید و بکشید که شما را بر آنها تسلط و استیلا دادیم، یا دلیل و حجتی برای حيله و فریب آنها قرار دادیم.

«وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ» برای مؤمن صحیح نیست و مناسب حال او نمی‌باشد.

«أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا» که بدون حق مؤمنی را بکشد «إِلَّا خَطَاً» مگر از روی خطا و اشتباه. استثناء از لازمه‌ی قتل است یعنی قاتل بر هر حال عذاب می‌شود مگر اینکه قتل از روی خطا باشد.

«وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ» و کسی که مؤمنی را به خطاکشت، آزادی بنده‌ای مؤمن به عهده‌ی اوست تا کفاره‌ی او باشد «وَدِيَّةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ» و باید دیه دهد تا خون مسلمان هدر نرود.

«إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا» مگر اینکه تصدّق کنند به سبب عفو، زیرا که تصدّق بر هر کار خوبی اطلاق می‌شود.

«فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَّكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ» از قبیل عطف تفصیل است بر اجمال نفی. حال اگر از قومی که دشمن شما هستند، مقتول مؤمن باشد، «فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ» پس برگردن قاتل است، آزاد کردن بنده مؤمنی را بدون دیه، زیرا کافر تسلّطی بر مسلمان ندارد.

«وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَقٌ دِيَّةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰ

أَهْلِي وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ» و اگر بین شما پیمانی بود برای حفظ پیمان بر گردن قاتل است که دیه بپردازد و بنده مؤمنی را آزاد کند، علّت اینکه در اینجا «دیه» را مقدّم انداخت به جهت اهتمام به بیان آن است، زیرا به نظر می‌آمد که چون آنها کفار هستند دیه‌ای نداشته نباشد، و در آیه‌ی سابق تأخیر انداخت چون دیه حقّ الناس و آزاد کردن بنده حقّ الله است.

«فَن لَّمْ يَجِدْ» اگر بنده و قیمت آن را پیدا نکرد «فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِّنَ اللَّهِ» جهت توبه از جانب خدا، دو ماه پیاپی باید روزه بگیرد.

«وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا» و خدا به وضع احکام عالم است «حَكِيمًا» و احکام را طبق غایات محکم وضع می‌کند.

«وَمَن يَقْتُلْ مُّؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا» آیه فوق تهدید به چیزی است که هیچ يك از صاحبان گناهان کبیره را به آن تهدید نکرده است و تعمّدی که موجب وعید شدید است چنانکه در اخبار آمده این است که مؤمن را از جهت مؤمن بودنش و در حالی که علم به آن دارد بکشد، نه اینکه او را بکشد از جهت غضب، یا جدل یا اینکه از جهت دیگری (غیر از ایمان) یا کینه‌ی او را داشته باشد که در این صورت اگر چه قتل عمدی است ولی از وجهی خفی، شائبه‌ی خطا در آن است.

و کسی که مؤمنی را از جهت ایمانش بکشد، مانند کسی است که صاحبش را کشته باشد، و کسی که صاحبش را که امام است بکشد رهائی از آتش ندارد و توبه‌ی او پذیرفته نیست، یا اینکه موفّق به توبه نمی‌شود چنانکه

در اخبار است، و لذا وارد شده^۱ که غیبت مؤمن شدیدتر از زنا است، یا از هفتاد زنا، یا از هفتاد زناى تحت کعبه، و در بعضی اخبار از زناى با محارم شدیدتر است. و سر مطلب چیزی است که ما آن را ذکر کردیم، زیرا بدی مؤمن را ذکر کرد از جهت ایمان او ذکر کردن بدی صاحبش است، و ذکر کردن امام را به بدی از بزرگترین گناهان کبیره است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ» «ضربتُم» پاهایتان را به زمین زدید یعنی برای جهاد سفر کردید، تأدیب مجاهدین است که نیت خود را اصلاح کنند به نحوی که در نیت آنها نفس، بر امر خدا غلبه نکند.

«فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا» پس در طلب ظهور و روشن شدن مطلب از کفر و ایمان در مورد کسانی که آنها را ملاقات می کنید نهایت کوشش را به خرج دهید، و «فتبیّنوا» به معنی تأنی و تأمل خوانده شده است، و مقصود یکی است یعنی قبل از یقین پیدا کردن به کفر آنان، عجله در قتل نکنند.

«وَلَا تَقُولُوا لِمَن أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ» بر آنکه سر تسلیم فرود آورد و بر شما سلام گوید، السلام «السلم» خوانده شده به معنی انقیاد و تسلیم، با مقصود تحیت اسلام است تا اسلامش را به وسیله شعار اسلام ظاهر نماید.

«لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» یعنی اسلام او را انکار نکنید برای اینکه او را بکشید تا به مالش برسید، بلکه در امر او روشن گری و جستجو کنید، پس اگر آثار راستی در او پیدا و ظاهر شد به او نگوید که تو من نیستی و او را نکشید.

«فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ» در این صورت شما مستحق غنیمت های

زیادی از جانب خدا می‌شوید که بیشتر از غنیمت اوست. پس نزد خدا غنیمت‌های زیادی است که به کسی که امر و نهی او را فرمان برد داده می‌شود، و ذکر سبب امر، جانشین جواب شده است.

«كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ» قبل از این کافر بودید و متزلزل و اسلام را بازبانهایتان بدون علم به یکی بودن دل‌هایتان بازبانهایتان اظهار می‌کردید.

«فَنَّا اللَّهُ عَلَيْكُمْ» پس خدا بر شما منت نهاد که به ایمان مشهور شوید.

«فَتَبَيَّنُوا» تکرار تبیین برای تأکید و اشاره به این است که امثال امر خدا مقتضی روشنگری است، و مقایسه به نفس‌هایتان نیز مقتضی روشنگری است.

«إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا» پس در افعال و نیت‌هایتان احتیاط کنید. این آیه اگر چه در مورد اسامة بن زید نازل شده است که یهودی راکشت و اعتنا به اظهار شهادتین او نکرد، ولی عمومیت دارد و اختصاصی به قتل و به سفر ندارد.

«لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ» مستأنف و جواب سؤال مقدر است که از تهدید بر قتل عمدی مؤمن و دیه و کفاره بر قتل خطا، ناشی می‌شود. و همچنین سؤال از امر به تبیین هنگام ملاقات با کسی که حال او معلوم نیست، ناشی می‌شود. و از آنجا که حالش معلوم است چنانکه در مورد نزول آیه این چنین است. زیرا مورد نزول آیه اسامة بن زید است که يك يهودی اهل فداك راکشت، بدین گونه که آن یهودی اسلام آورده بود و عیال و مالش را جمع کرده، گوسفندانش را می‌راند تا به ناحیه کوهستانی رود.

یهودی پس از آنکه لشکر اسامه را دید گفت: سلام بر شما، لا اله الا الله
 محمد رسول الله، اسامه مبادرت به کشتن او کرد، وقتی برگشت رسول خدا ﷺ
 به او فرمود: آیا دل او را شکافتی و پرده از دلش برداشتی؟، نه آنچه را که بر
 زبانش آورد قبول کردی، و نه آنچه را که در دلش گذشت دانستی، پس این آیه
 نازل شد.

پس اسامه بعد از آن سوگند خورد که کسی را که لا اله الا الله بگوید
 نکشد و با همین عذر از علیؓ (در جنگ با خوارج) تخلف نمود.

و بعضی گفته اند: آیه درباره ی مردی دیگر نازل شده است که در یکی
 از سریّه ها (جنگهائی که پیغمبر ﷺ فرمانده تعیین می کرد). مردی را دید که بین
 آن دو کینه بود، آن مرد با تحیت اسلام، تحیت گفت ولی این مرد او را کشت و به
 خدمت رسول خدا آمد و گفت: برای من استغفار کن که خدا مرا ببخشد، رسول
 خدا فرمود: خدا تو را ببخشد.

و به هر حال جای این سؤال اینجا پیش می آید که آیا با توجه به آفاتی
 که گاهی در جهاد اتفاق می افتد نشستن و به جهاد رفتن بهتر نیست؟ پس خدا
 فرمود: کسانی که به جنگ و جهاد نمی روند با کسانی که جهاد می کنند مساوی
 نیستند.

«مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» یعنی کسانی که دعوت ظاهری را قبول کرده اند اعم
 از اینکه دعوت باطنی را نیز پذیرفته و با بیعت خاص بیعت کرده و یا در همان
 دعوت ظاهری و قبول بیعت عام اسلامی توقف نموده باشند، و ظرف مستقر
 است و حال از «قاعدون» یا از ضیرمستتر در آن.

«غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ» لفظ «غیر» بارفع خوانده شده که صفت «قاعدون»

باشد، زیرا لفظ «غیر» اگر چه با اضافه معرفه نمی‌شود چون آخرین درجه‌ی ابهام را دارد ولی وقتی اضافه شود به اسم معرفه صفت معرفه قرار می‌گیرد در صورتی که آن معرفه با لام جنس یا موصول معرفه شده باشد که آن دو نیز مانند غیر هستند، و همچنین است اگر لفظ «غیر» بین دو نقیض قرار گیرد. به نصب خوانده شده که حال از «قاعدون» باشد یا از ضمیر مستتر در آن، یا منصوب است بنابر استثناء و به جرّ خوانده شده است که صفت «مؤمنین» باشد.

برخی گفته‌اند: آیه در باره‌ی جماعتی نازل شده که از غزوه‌ی تبوک تخلّف کردند و جز صاحبان عذر و ضرر کسی آنجا نبود، پس ابن امّ مکتوم که نابینا بود، در حالی که گریه می‌کرد آمد و گفت: یا رسول الله چه کند کسی که استطاعت بر جهاد ندارد؟ پس وحی، پیامبر را برای بار دوم فراگرفت وقتی وحی بر طرف شد فرمود: بخوان «غیر اولی الضرر» و آن را به آیه ملحق کن، قسم به کسی که جانم در دست اوست. من هنگام شکستگی شانه به ملحق آیه نظر می‌کنم.

«وَأُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ» و پیکارگران در راه خدا که اموالشان را بر مجاهدین می‌بخشند و آن را در راه خیرات صرف کرده در جهاد، بر خودشان انفاق می‌نمایند، و قوایشان را که اموال حقیقی آنها است صرف می‌کنند، و همچنین افعال و اوصافشان را به خودشان نسبت نمی‌دهند.

«وَأَنْفُسِهِمْ» به اینکه نفس‌هایشان در جهاد خسته کنند و جهاد آنها را در خیرات و ریاضت‌ها قرار دهد، و این معنی تهییج مجاهد است در جهادش و ترغیب کسی است که جهاد نمی‌رود، تا از نشستن دست بردارد.

«فَضَّلَ اللَّهُ» جواب سؤال مقدرّ است گویا که گفته شده است: چه

فرق است بین آن دو؟ پس فرمود: خداوند مجاهدین را برتری داده است.

«الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ» مجاهدین و قاعدین را با اسم ظاهر آورد تا اشعار به علّت حکم و تکرار و صف آن باشد که موجب برتری شده است تا اینکه تهییج و ترغیب هر دو باشد و اموال و انفس را اسم ظاهر آورد چون خدای تعالی خواست در صورتی که اموال و انفس هنوز در مقام انتساب به خود آنهاست آنها را فقط يك درجه بر قاعدین برتری دهد تا اینکه فرق بین این مجاهدین و مجاهدین مذکور در آیه بعدی ظاهر شود، زیرا در آنجا برتری مجاهدین را بر قاعدین با درجات ذکر کرده است، و اشاره به بقای نسبت اموال و انفس ممکن نبود مگر با تصریح به آن دو و اضافه‌ی آن دو به خودشان، و اموال را بر انفس مقدّم داشته است، چون مجاهد در جهاد، اموال را بر خودش مقدّم می‌دارد (نخست جهاد با مال می‌کند)، و از طرفی تا اوّل نسبت اموال نباشد، نسبت انفس نیز محقق نمی‌شود. علّت اینکه قاعدین را اوّل مقدّم آورد، و در اینجا مؤخّر، از این روست که در آنجا گویا که سؤال از حال قاعدین بود و اینکه آنها به درجه‌ی مجاهدین می‌رسند یا نه، به خلاف مجاهدین که برتری آنها معلوم بود.

بدان که فرقی بین قاعد و مجاهد به اموال و انفس نیست مگر به يك درجه، زیرا هر دو در نسبت اموال و انفس به خودشان مساوی هستند و لکن قاعد آن را حتی را که به سبب مال و جان است ترك نکرده است، امّا مجاهد چون راحتی در مال و جان را ترك کرده است، يك درجه از او بالاتر است و این هر دو بر خلاف مجاهدین در آیه‌ی آینده می‌باشد، لذا در اینجا برتری را مقیّد به: «دَرَجَةً» يك درجه نمود و در آیه آینده به طور مطلق ذکر کرده است.

«وَكُلًّا» هر يك از آن دو را «وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى» خدا وعده‌ی بهترین ثواب را داد در صورتی که جنگ نرفتن از ناحیه‌ی عذری نباشد.

این آیه اختصاصی به قاعد و مجاهد صوری ندارد بلکه درباره‌ی مؤمنین نیز صادق است که او در درون در نواحی دار اسلامش نشسته باشد یا به جهاد پرداخته باشد، یا اینکه به دار اسلامش که عبارت از سینه است رسیده و در آنجا ایستاده باشد. و نیز درباره‌ی مؤمن مجاهد فی سبیل الله در حالی که در همان حدود نفس باقی مانده نسبت مال و نفس بر او ثابت باشد یا اینکه به قلب رسیده نسبت مال و نفس را از نفسش گسسته است، او آنقدر جهاد می‌کند تا جائی که نسبت مال و جان خود را از خود نیز بیرون می‌اندازد و به سبب فنای در شیخ خود در حضور امام کشته می‌شود، پس در مملکت وجودش غیر از شیخش چیزی نمی‌بیند. البته برای مجاهد در فنایش مراتب و درجاتی است خداوند آن را به ما و جمیع مؤمنین روزی نماید.

«وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ» خداوند مجاهدین را یعنی کسانی که از نسبت اموال و انفس به سبب طرح آن نسبت و فنا از نسبت اموال و صفات و انفس مجرّد هستند، بر «قاعِدین» یعنی بر خانه نشستگان، برتری داد و آن

«أَجْرًا عَظِيمًا» پاداش بزرگی است که به حدّی محدود نمی‌شود، زیرا که این مجاهدین از حدود مادی خارج شده‌اند.

«دَرَجَاتٍ» درجه‌ها و مرتبه‌های بزرگی

«مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً» و همچنین بخشایش بزرگ از او است، زیرا که آنان از دار سخط و خشم خارج، و در دار رحمت داخل گردیدند و خودشان

رحمت شدند. اینکه اموال و انفس را در اینجا نیاورد، پیش از این دانسته شد.

«وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا» یعنی طبیعت و ذات خداوند مغفرت و رحمت است و اختصاصی به رحمت و مغفرت مخصوص مجاهدین که مستحق آن هستند ندارد، بلکه رحمت و مغفرت خدا شامل قاعد (نشسته و به جنگ نرفته) غیر مستحق نیز می‌شود، و در آن تهییج و به طمع انداختن قاعدین است.

«إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْنَاهُمُ الْمَلَائِكَةُ» مستأنف است جواب سؤال مقدر، گویا که شنونده وقتی مغفرت و رحمت را برای قاعد شنید این توهّم برای او پیش آمد که رحمت خدا شامل همه‌ی اقسام قاعد می‌شود، و این مطلب را سؤال کرد گویا که منکر عذاب قاعد است، پس خدای تعالی در حالی که با لفظ «ان» و جمله‌ی اسمیه تأکید نمود برای رفع توهّم فرمود: «انّ الذین توفّیهم الملائکة»

«ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ» در حقّ خودشان ستم کرده‌اند بدین نحو که از دار شرک که نفوس حیوانی آنهاست خارج نشدند، و فرقی نمی‌کند که در این کار مقصّر باشند، مانند کسانی که خداوند به آنها وعده داده است که اصحاب آتش هستند، یا قاصر باشند مانند کسانی که خداوند آنها را استثنا کرده است.

بدان که خدای تعالی خواسته است در اینجا اقسام بندگان را در عبودیت و عدم آن بعد از ذکر قاعدین و مجاهدین بیان کند، لذا مطلب را بدین نحو مطرح نمود که، بندگان یا در دار شرک توقّف کرده‌اند و آن نفسهای امّاره‌ی آنان است خواه در دار شرک صوری باشند یا در دار اسلام صوری که خدای تعالی به آنها اشاره نمود: «انّ الذین توفّیهم الملائکة تا آخر آیه» یا از خانه‌هایشان که همان خانه‌های طبایع و نفوس امّاره آنهاست خارج شده‌اند و در طلب کسی هستند که

به دست او اسلام آورده و در طلب کسی هستند که احکام قالبی را از او گرفته‌اند و خداوند به آنها اشاره کرد و فرمود: «و من یخرج من بینه مهاجراً... تا آخر آیه» و چون مقصود از کسی که از خانه‌اش خارج می‌شود طلب‌کننده‌ی اسلام است دیگر «فی سبیل الله» را نیاورد، زیرا که او هنوز بر راه خدا نیست، و لفظ «الی الله و رسوله» را آورد چون هنوز به رسول نرسیده است.

یا اینکه مقصود کسانی است که هجرت می‌کنند بر راه خدا به سوی مراتب ایمان به سبب توسل به ولایت پس از آنکه از نفوس اماره خود به سبب قبول دعوت ظاهری و قبول اسلام با بیعت عام نبوی از نفوس اماره‌ی خود خارج شده‌اند. و اینان یا مجاهد هستند، یا از جهادنشسته‌اند، و به آن دو، سابقاً اشاره کرد که فرمود: «لایستوی القاعدون» و اشاره به آنها کرد و فرمود: «و من یهاجر فی سبیل الله» و نفرمود: «من یخرج» زیرا فرض این است که آنها با قبول اسلام خارج شدند، و نفرمود «الی الله و رسوله» زیرا فرض این است که آنها به سوی خدا و رسول خارج شدند و دعوت ظاهری را قبول کردند و فرمود: «فی سبیل الله» زیرا آنها با قبول اسلام در راه خدا بودند، زیرا اسلام طریق ایمان است.

تحقیق در مورد جان گرفتن

از سوی ملائکه و فرستادگان

وجه جمیع بین آیات مختلف در مورد جان گرفتن و میراندن انسانها از سوی خداوند یا ملك الموت یا ملائکه و رسولان، بر شخص آگاه مخفی نیست، زیرا عقل در عالم صغیر مانند حق در عالم کبیر است، و هر گاه ملاحظه شود که